

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَّ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

هدیه های آسمان

تعلیم و تربیت اسلامی

دوم دبستان





کودکان دبستانی عزیزان من هستند.

امام خمینی (قَدَسَ سِرَّةُ)





همکار گرامی، معلم عزیز

سلام علیکم؛ خداوند مهربان را شاکریم که بر اساس برنامه‌ی درسی ملی، تحوّل بزرگی در نظام آموزش و پرورش کشور در حال وقوع است. در راستای اهداف این برنامه، تغییرات لازم در کتاب تعلیم و تربیت دینی دوم ابتدایی با عنوان «هدیه‌های آسمان» صورت گرفت. امیدواریم با آموزش مناسب کتاب حاضر، شاهد شکوفایی هر چه بیشتر استعدادها و پرورش انگیزه‌ها و رفتارهای دینی دانش‌آموزان میهن عزیز اسلامی‌مان باشیم.

برای پیشبرد بهتر فرایند یاددهی - یادگیری، توجه شما را به نکات ذیل جلب می‌کنیم:

۱- برای تدریس کتاب، مراجعه به کتاب راهنمای معلم لازم است. بخشی از محتوای آموزشی در کتاب راهنمای معلم قرار داده شده است و بدون مراجعه به آن فرایند آموزش تکمیل نخواهد شد. به عنوان نمونه برخی اشعار تنها در کتاب راهنمای معلم آمده است.

۲- با توجه به این که تصاویر نقش مهمی در تثبیت اهداف درس دارند، لازم است همکاران محترم در راستای آموزش مفاهیم درس، از شیوه‌ی تصویرخوانی نیز استفاده نمایند.

۳- تدریس برخی درس‌ها می‌تواند به صورت پیمانه‌ای صورت گیرد. یعنی با توجه به مناسبت‌های گوناگون و یا احساس نیاز معلم، می‌توان برخی درس‌ها را خارج از ترتیب موجود تدریس نمود.

۴- ارزشیابی درس هدیه‌های آسمان به صورت توصیفی است. جهت اطلاع بیشتر در مورد شیوه و ابزارهای آن به کتاب راهنمای معلم پایه‌ی دوم مراجعه نمایید.

۵- جهت آشنایی شما همکاران، حوزه‌ی موضوعی هر یک از درس‌ها در صفحه‌ی فهرست، به وسیله‌ی رنگ‌ها مجزا شده است:

● خداشناسی ● پیامبری ● امامت ● آداب و اخلاق اسلامی ● احکام ● مراسم اسلامی

۶- هر درس اجزایی دارد که به صورت خلاصه به آن‌ها اشاره می‌شود. تفصیل مطالب در کتاب راهنمای معلم آمده است:

عنوان درس: عنوان به صورت مستقیم یا غیر مستقیم، گویای چکیده و محتوای اصلی درس است و با ایجاد حس

کنجکاوی در دانش‌آموزان، در جهت انگیزش آن‌ها به موضوع درس به کار می‌آید.



متن درس: شامل بخش عمده‌ای از مفاهیم و اهداف اصلی درس می‌باشد.

بدانیم: این بخش در راستای تقویت و تکمیل مفاهیم اصلی درس، در برخی دروس قرار داده شده است. لازم به ذکر است که محتوای این بخش جزء درس بوده و در فرایند آموزش نقش قابل توجهی ایفا می‌کند. علاوه بر سه بخش فوق که ارائه‌کننده مفاهیم درس هستند، فعالیت‌های متنوعی متناسب با هر درس طراحی شده است که با مشارکت دانش‌آموزان انجام می‌شود:

فکر می‌کنم: این بخش جمع‌بندی و خلاصه‌ی درس به ویژه در حیطه‌ی شناختی از زبان دانش‌آموز است که لازم است دانش‌آموزان مشارکت لازم و مؤثری در آن داشته باشند. ضرورتی بر انجام کتبی این بخش نیست و انجام شفاهی آن از سوی دانش‌آموز کفایت می‌کند.

دوست دارم: این بخش به دنبال تقویت اهداف حیطه‌ی عاطفی بوده و دانش‌آموزان را به انجام فعالیتی عملی تشویق می‌کند. در حقیقت دانش‌آموزان در این بخش به آنچه در پیش فکر کرده‌اند و فهمیده‌اند، ابراز علاقه می‌کنند. در این مرحله نیز لزومی بر انجام کتبی فعالیت نیست و می‌تواند به صورت شفاهی صورت گیرد.

گفت و گو کنیم: در این بخش دانش‌آموزان با هدایت و نظارت آموزگاران به سؤالات مطرح شده پاسخ می‌دهند و با جمع‌بندی آموزگار، مفاهیم درس تثبیت می‌شوند.

امین و مینا: بخشی که یک خواهر و برادر محتوای درس را به زبانی دیگر بیان می‌کنند و دانش‌آموزان با پاسخ‌های متفاوت خود در کلاس، مطالب آن‌ها را تکمیل می‌کنند. این کار در جهت بسط و گسترش مفاهیم درس است.

بگرد و پیدا کن: در این بخش با انجام یک فعالیت عینی و ملموس، دقت دانش‌آموزان تقویت می‌شود.

بین و بگو: این بخش نقش تمرینی در جهت تثبیت مفاهیم درس داشته و موجب تعمیق یادگیری می‌شود.

با هم بخوانیم: شامل شعری در موضوع درس است که توسط دانش‌آموزان هم‌خوانی می‌شود. تعدادی از اشعار هم در راهنمای معلم آمده است.



بازی و نمایش: محتوای برخی دروس به صورت نمایش در کلاس اجرا می‌شود. جهت جذابیت بیشتر فعالیت، آموزگاران می‌توانند امکانات لازم برای نمایش را در کلاس تدارک نمایند. این بخش با قرار دادن دانش‌آموزان در موقعیتی فرضی، اهداف درس را تثبیت می‌نماید.

یک کار خوب: انجام این فعالیت نیز وسیله‌ای برای تثبیت اهداف درس است.

تمرین کنیم: این بخش در درس‌های احکام قرار داده شده است و لازم است برای تک تک دانش‌آموزان در مدرسه انجام شود. می‌توان از اولیای دانش‌آموزان خواست تا محتوای درس را در خانه نیز با فرزندان خود تمرین کنند. انتظار می‌رود همه‌ی دانش‌آموزان در بخش‌های گوناگون درس مشارکت داشته باشند و اگر دانش‌آموزی در بخشی نتوانست فعالیت و مشارکت مؤثری داشته باشد، در بخش دیگر به او توجه شود.

همراه با خانواده: این قسمت با هدف بسط یادگیری و تقویت نگرش دانش‌آموز به مفاهیم دینی در میان اعضای خانواده، برای بروز رفتار دینی وی قرار داده شده است.

توجه به حیطه‌ی عاطفی دانش‌آموزان در کنار حیطه‌ی دانشی از اهمیت بسزایی برخوردار است؛ فعالیت‌هایی با عنوان «دوست دارم»، «بین و بگو»، «باهم بخوانیم» و «بازی و نمایش» عمدتاً با این هدف در کتاب گنجانده شده است.

انتظار می‌رود والدین گرامی، همراهی لازم را جهت انجام این بخش از فعالیت‌ها با دانش‌آموز مبذول نمایند.

پایگاه اینترنتی گروه حکمت و معارف اسلامی با قرار دادن اخبار، بخشنامه‌ها، محتوای کمک آموزشی، کتاب‌های راهنمای معلم و... در خدمت شما آموزگاران گرامی است:

hm-dept.talif.sch.ir

همچنین می‌توانید با نصب برنامه QR-Code خوان روی تلفن همراه و اسکن این تصویر، مستقیماً به محتوای کمک آموزشی و راهنمای تدریس این کتاب در پایگاه اینترنتی گروه حکمت و معارف اسلامی، دسترسی پیدا کنید.



گروه حکمت و معارف اسلامی
دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری



دوست خوبم، سلام



اکنون که به کلاس دوم آمده‌ای، برایت هدیه‌ای دارم! یک کتاب زیبا،
هدیه‌های آسمان.
امیدوارم این هدیه را از من قبول کنی و در نگهداری آن کوشا باشی.
خوب می‌دانم که دانش آموز زرنگ و باهوشی هستی.
کتابت را دوست داری، نوشته‌هایش را خوب می‌خوانی و درس‌هایش را
خوب یاد می‌گیری.
دوست دارم همیشه لبخند بزنی و شاد باشی.
خدا نگه‌دارت.



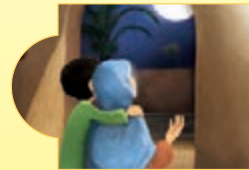
فهرست



درس اول هدیه‌های خدا ۱۰



درس دوم پرندگان چه می‌گویند؟ ... ۱۴



درس سوم خاطره‌ی ماه ۱۸



درس چهارم مهربان‌تر از مادر ۲۲



درس پنجم می‌خواهم وضو بگیرم ۲۶



درس ششم پیامبران خدا ۳۲



درس هفتم مهمان کوچک ۳۶



درس هشتم جشن میلاد ۴۰



درس نهم اهل بیت پیامبر ۴۴



درس دهم خانواده‌ی مهربان ۴۸





درس یازدهم نماز بخوانیم ۵۲



درس دوازدهم پدر مهربان ۵۸



درس سیزدهم بهترین دوست ۶۲



درس چهاردهم دعای باران ۶۶



درس پانزدهم بچه‌ها سلام! ۷۲



درس شانزدهم طبیعت زیبا ۷۶



درس هفدهم وقت نماز ۸۰



درس هجدهم راه خوش بختی ۸۴



درس نوزدهم جشن بزرگ ۸۸



درس بیستم در کنار سفره ۹۲



هدیه‌های خدا



همه‌ی بچه‌ها خوش حال بودند و کتاب‌های درسی جدید را ورق می‌زدند.

زهرا و صبا کنار هم نشسته بودند و عکس‌های کتاب را به هم نشان می‌دادند.

خانم معلّم از در وارد شد و با لبخند گفت: بچه‌ها سلام!

همه به احترام او ایستادند و یک صدا گفتند: سلام!

خانم معلّم سخنش را با نام خدا آغاز کرد و گفت:



بچه‌ها امسال کتاب جدیدی داریم به نام «هدیه‌های آسمان».
ریحانه گفت: چه اسم قشنگی! من هدیه گرفتن را خیلی دوست دارم!
معلم لبخندی زد و گفت:
بچه‌ها فکر می‌کنید چه کسی بیشترین هدیه را به شما داده است؟
هر کس چیزی گفت.
فاطمه گفت: پدر و مادر!
معلم ادامه داد: پدر و مادر را چه کسی به شما هدیه داده است؟
مریم گفت: خدای مهربان!
معلم گفت: همان خدایی که ما را خیلی دوست دارد و نعمت‌های زیادی به ما
داده است، مانند خورشید، باران، میوه‌ها و ...
بچه‌ها چند لحظه چشم‌هایشان را بیندید ...
حالا چشم‌هایشان را باز کنید. خداوند به ما چشم داده تا بتوانیم همه جا را ببینیم
و نقاشی‌های زیبا بکشیم.
به ما دست داده تا ...

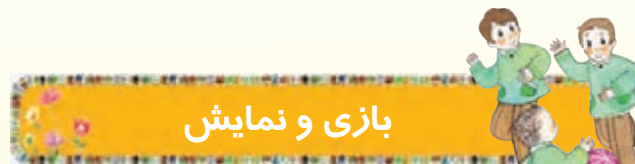




اگر خورشید نبود ...



هدیه‌های زیبای خدا را در این عکس پیدا کن و برای دوستانت بگو.



با دوستان خود نمایشی را اجرا کنید که نشان دهد اگر یک روز آب خانه یا مدرسه قطع شود، چه مشکلاتی پیدا می‌کنیم؟



خدای شاپرک‌ها

ستاره، آسمان، مهتاب از توست
خدای شاپرک‌های قشنگی
در آن نقاشی دریا کشیدی
به مرغان جوجه‌های ناز دادی
خدای سبزه‌زار و جویباری
تو هم بخشنده‌ای، هم مهربانی

خدایا! آفتاب و آب از توست
خدای غنچه‌های رنگ‌رنگی
تو دشت بی‌کران را آفریدی
به گنجشکان پَر پرواز دادی
خدای باغ و باران و بهاری
خداوند زمین و آسمانی

حمید هنرجو



دوست دارم



این کودک زیبا خواهر من است.

نام او هدیه است.

مادر من می‌گوید: «خدای مهربان این هدیه را

به ما داده است.»

دوست دارم خدا را شکر کنم و به او بگویم:

«ای خدای مهربان!.....»



پرنده‌گان چه می‌گویند؟



غروب یک روز بهاری است. گنجشک‌ها بر روی درختان جیک جیک می‌کنند. ساجده از پنجره‌ی اتاق نگاهی به آسمان می‌کند و می‌گوید: مادر، چرا گنجشک‌ها جیک جیک می‌کنند؟ آن‌ها چه می‌گویند؟

مادر گفت: دخترم، همان‌طور که ما حرف می‌زنیم، گنجشک‌ها هم حرف می‌زنند. فکر می‌کنم آن‌ها با این کار از خدا تشکر می‌کنند.

ساجده گفت: آن‌ها به خدا چه می‌گویند؟

مادر گفت: شاید می‌گویند:

خدایا تو به ما یاد دادی چگونه پرواز کنیم.

چگونه لانه بسازیم و کجا دنبال دانه بگردیم.

خدایا از تو به خاطر این همه مهربانی تشکر می‌کنیم.

ساجده گفت: پرنده‌گان چه حرف‌های خوبی به خدا می‌زنند. من هم می‌خواهم با خدا حرف بزنم و از او تشکر کنم.

در این هنگام صدای اذان از مسجد بلند می‌شود. مادر وضو می‌گیرد و به نماز می‌ایستد.

ساجده با خود می‌گوید:





فکر می کنم

ساجده با خود چه گفت؟



دوست دارم

وقتی پدر و مادرم نماز می خوانند، ...



گفت و گو کنیم

با درس خواندن، از کدام نعمت های خدا می توان تشکر کرد؟

خدایا از روزی که به دنیا آمده ام، از تو هدیه های زیادی گرفته ام.

..... خدایا تو به من

.....

.....

.....





آواز گنجشک

وقت سحر بود
گنجشک نازی
بر روی شاخه
می کرد بازی
جیک جیک گنجشک
شنیدنی بود
پر زدن او
چه دیدنی بود
نزدیک رفتم
پرسیدم از او
چرا با جیک جیک
می پری هر سو
گنجشک زیبا
با خنده گفتا
من می گزارم
شکر خدا را
آواز گنجشک
عبادت اوست
پرواز گنجشک
اطاعت اوست



مخاطره‌ی ماه



شب از نیمه گذشته بود. ماه از بالا نگاه می‌کرد. خانه‌ای روشن و نورانی دید.

در خانه، مادر و پسری بیدار بودند.

مادر دست به‌سوی آسمان بلند کرده بود و زیر نور ماه دعا می‌کرد.

پسر دعاهای مادر را می‌شنید و آهسته آمین می‌گفت.

- خدایا بیماران را شفا بده!

- خدایا به نیازمندان کمک کن!

- خدایا همه را به راه درست راهنمایی کن!

پسر پرسید: مادر! چرا برای خودت دعا نمی‌کنی؟!

مادر دستی بر سر فرزند خود کشید و گفت: عزیزم!

اول برای دیگران دعا می‌کنیم و بعد برای خود!

آن شب دختر پیامبر، حضرت فاطمه، برای همسایه‌ها

و دوستانش دعا کرد و فرزندش حسن علیه‌السلام^۲

آمین گفت.

ماه با خود گفت:

چه خانه‌ی زیبایی و چه دعاهای قشنگی!

۱- آمین: قبول کن

۲- علیه‌السلام: سلام بر او





فکر می‌کنم



با دعا کردن برای دیگران ...

دوست دارم



من هم مانند حضرت فاطمه سلام الله علیها باشم؛ پس ...



امین و مینا



امین برادر مینا است. آن‌ها دوست دارند کنار مادر بزرگ بنشینند و دعا کنند.

امین: خدایا به من و دوستانم کمک کن تا

مینا: ای خدای بزرگ، کاری کن تا همه‌ی آدم‌ها

امین: خدایا به مادر بزرگم سلامتی بده تا

مینا: ای خدای مهربان، پدر، مادر و معلّم را

مادر بزرگ گفت: بچه‌ها! حالا من دعا می‌کنم و شما آمین بگویید.

خدایا! به ما کمک کن کارهای خوب انجام دهیم تا امام زمان از ما راضی باشد و

به رهبر عزیز ما سلامتی بده.

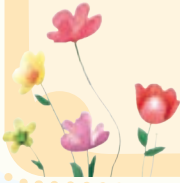
امین و مینا: آمین.



گفت و گو با خدا



خدایا.....





مهربان‌تر از مادر



...از میان درختان سرسبز می‌گذشتم. جیک جیک چند جوجه به گوشم رسید.
صدا را دنبال کردم تا به لانه‌ی گنجشک‌ها رسیدم. چه جوجه‌های زیبایی!
جوجه‌ها را برداشتم و به راه افتادم.
صدای جوجه‌ها هر لحظه بیشتر و بیشتر می‌شد. شاید کسی را صدا می‌زدند یا گرسنه بودند.
به آسمان نگاه کردم. دیدم گنجشکی بالای سرم می‌چرخد.
گنجشک با شتاب به من نزدیک شد و ناگهان خود را روی جوجه‌ها انداخت.
ماجرای عجیبی بود! آن‌ها را گرفتم و با خود آوردم.



پیامبر خدا و یارانش به سخنان مرد مسافر گوش دادند.
پیامبر گفت: جوجه‌ها را روی زمین بگذار.
همه با تعجب نگاه می‌کردند. مادر جوجه‌ها از آن‌ها جدا نمی‌شد!
یکی از یاران پیامبر گفت: چه مادر مهربانی!
دیگری گفت: حتی یک لحظه هم از جوجه‌هایش جدا نمی‌شود!
پیامبر گفت: آیا از محبت این مادر تعجب می‌کنید؟
«بدانید، خداوند از این مادر مهربان‌تر است. او بنده‌هایش را خیلی دوست دارد.»
سپس به مرد گفت: گنجشک‌ها را به لانه بازگردان.
مرد به راه افتاد و در راه به سخن پیامبر و مهربانی خدا فکر می‌کرد.

هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ
او مهربان‌ترین مهربانان است.

(سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۶۴)



دوست دارم



من هم با پرندگان مهربان باشم. پس ...

بین و بگو



با دقت به این دو تصویر نگاه کن. از آن‌ها چه می‌فهمی؟



.....

.....

.....

بازی و نمایش



داستان درس را به صورت نمایش در کلاس اجرا کنید.

یک کار خوب

در دفتر نقاشی خود دو گل زیبا بکش. در کنار هر گل، جمله‌ای برای تشکر از پدر و مادر بنویس و به آن‌ها هدیه کن.

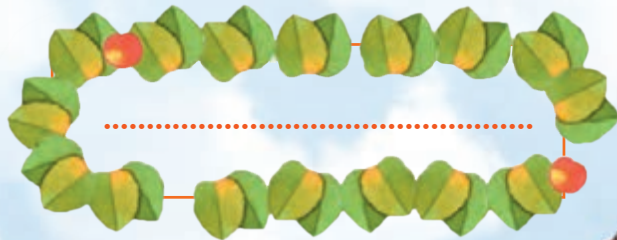


به نام خدای بزرگ
که پروانه را آفرید
به روی دو تا بال او
خط و خال زیبا کشید

خدایی که با یاد او
لب غنچه‌ها باز شد
نوک زرد بلبل از او
پر از شعر و آواز شد

خدایی که پرواز را
به گنجشک آموخته
لباسی هم از جنس پر
برای تنش دوخته
ناصر کشاورز

دوست دارم یک نام زیبا برای این شعر با کمک دوستانم انتخاب کنم.



می خواهم وضو بگیرم



صدای مؤذن بلند می شود: الله اکبر ...
 هنگام نماز است. می خواهم با خدای مهربان حرف بزنم.
 باید خود را آماده کنم.



سپس صورتم را از جایی که موی سر
 می روید تا چانه می شویم. از بالا به پایین.



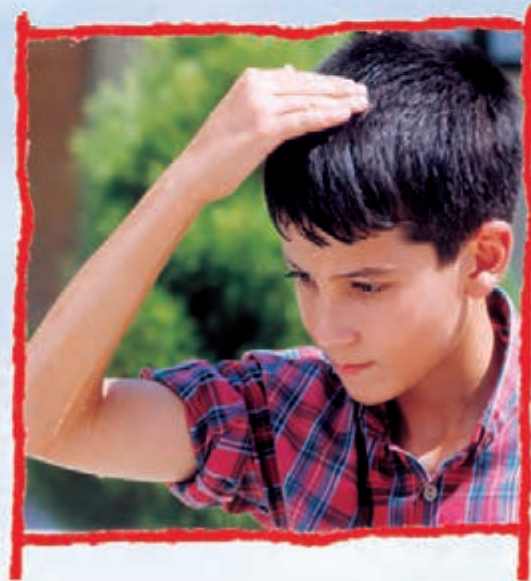
اول نیت می کنم که برای انجام فرمان
 خدا و خشنودی او وضو می گیرم.



بعد دست چپ را مانند دست راست
می شویم.



حالا نوبت دست هاست. اول دست
راست را از آرنج تا سر انگشتان
می شویم. از بالا به پایین.



سپس با دستِ تر بر موهای جلوی سرم می کشم.

بعد از آن، با دست راست روی پای
راست را مسح می‌کنم. یعنی از سر
انگشتان تا برآمدگی پا دست می‌کشم.



روی پای چپ را نیز با دست چپ
مسح می‌کنم.



مادرم می‌گوید: وقتی وضو می‌گیریم، پاکیزه می‌شویم و خود را برای خواندن نماز
آماده می‌کنیم.
من شعر زیبای «وضو» را از او یاد گرفته‌ام.

با هم بخوانیم



با راهنمایی معلم، شعر زیبای وضو را در کلاس با هم بخوانید.

تمرین کنیم

یک بار دیگر وضو گرفتن را با کمک معلم در حیاط مدرسه تمرین می‌کنیم تا آن را خوب یاد بگیریم.

همراه با خانواده



با کمک پدر یا مادر، وضو را در خانه تمرین کنید. سپس یک بار وضو بگیرید و از آن‌ها بخواهید جدول زیر را برای شما کامل کنند.

عملکرد من		مراحل وضو
خوب	خیلی خوب	
	✓	۱- نیت
		۲- شستن صورت
		۳- شستن دست‌ها
		۴- مسح سر
		۵- مسح پاها



امین و مینا

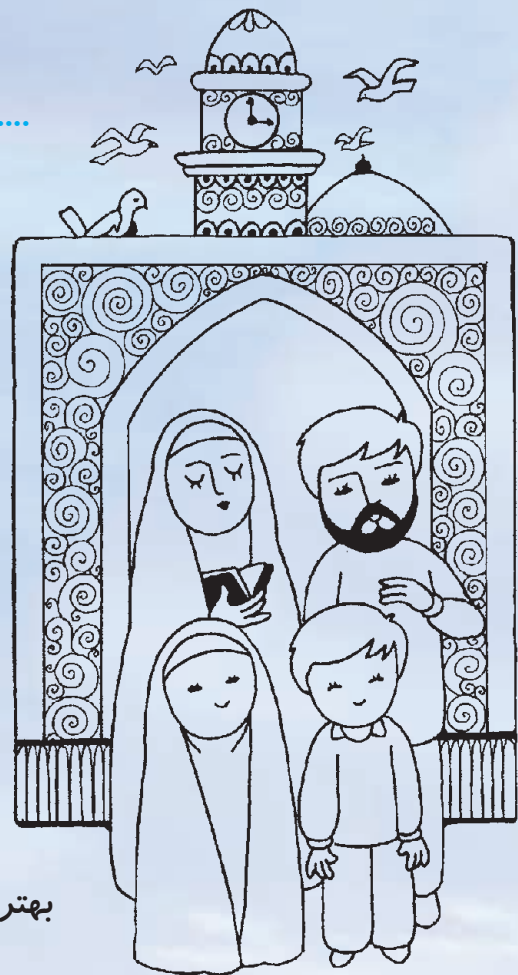


امین و مینا می‌خواهند این شکل‌ها را به ترتیب شماره گذاری کنند. شما هم به آن‌ها کمک کنید.





برای چه کارهایی وضو می گیریم؟



..... بهتر است برای



پیامبران خدا



خدا
پیامبر
مردم

آقای امیری روی تابلوی کلاس نوشت:

خدا

پیامبر

مردم

و از بچه‌ها خواست با این کلمات جمله بسازند.

معلم جمله‌ها را روی تابلو نوشت و به بچه‌ها گفت:

چه جمله‌های زیبایی نوشتید!

حالا از سعید می‌خواهیم جمله خود را بخواند.

«خدا پیامبران را فرستاد تا مردم را راهنمایی کنند.»

معلم پرسید: آن‌ها مردم را به چه چیزی راهنمایی می‌کنند؟
سعید گفت: کارهای درست را به مردم یاد می‌دهند و از آن‌ها می‌خواهند
کارهای زشت را انجام ندهند.



معلم ادامه داد: آفرین بچه‌ها! حالا می‌خواهم با کمک شما، نام بزرگ‌ترین
پیامبران خدا را روی تابلو بنویسم.
این حرف‌های پراکنده را مرتب کنید:

و ح ن حضرت..... (علیه السلام)

ی ا ر ا ب م ه حضرت..... (علیه السلام)

س ی و م حضرت..... (علیه السلام)

ی ی ع س حضرت..... (علیه السلام)

ح د م حضرت..... (صلی الله علیه و آله)



آن‌گاه گفت: بچه‌ها! البته خدا پیامبران زیادی
فرستاده است....



گفت و گو کنیم



به جز نام پیامبرانی که در درس خواندیم، چه پیامبران دیگری می‌شناسید؟
درباره‌ی آن‌ها گفت و گو کنید.

فکر می‌کنم



من هم اگر بخواهم جمله‌ای زیبا درباره‌ی پیامبران بنویسم، می‌نویسم:

.....

بین و بگو



با دقت در تصاویر، داستان آن‌ها را برای دوستان خود بیان کنید.





امین و مینا



امین و مینا درس «پیامبران خدا» را به پدر نشان می‌دهند. پدر می‌پرسد: بچه‌ها! پیامبران مردم را به چه کارهایی دعوت می‌کنند؟

امین: به انجام دادن کارهای خوب مثل

مینا: آن‌ها به ما یاد می‌دهند که

امین: به این که نباید دیگران را

مینا: مثلاً این که نباید هنگام بازی با دوستانمان

پدر گفت: آفرین بچه‌ها! پیامبران آمدند تا حرف‌های خدا را به گوش مردم برسانند و آن‌ها را به خوبی‌ها دعوت کنند.

دوست دارم



به حرف‌های پیامبران خوب خدا گوش کنم تا ...

مهمان کوچک



ظهر بود.

پیامبر خدا و دوستش بلال در مسجد نشسته بودند و با هم صحبت می کردند.
 کودکی وارد شد و سلام کرد. پیامبر با مهربانی جواب سلامش را داد.
 کودک گفت: من پدر ندارم و با مادر و خواهرم زندگی می کنم.
 شما را خیلی دوست دارم.

پیامبر لبخندی زد و گفت: چه با ادب حرف می زنی!

بعد به بلال گفت: به خانه ی ما برو و برای این کودک خوراکی بیاور!
 بلال رفت و با یک ظرف کوچک خرما بازگشت.

پیامبر خرماها را شمرد. بیست و یک دانه بود!

پیامبر دستی بر سر کودک کشید و گفت:

هفت تا برای خودت، هفت تا برای خواهرت و هفت تا هم برای مادرت.

کودک یکی از خرماها را به دهان گذاشت. خیلی شیرین بود!

از پیامبر تشکر کرد و با خوش حالی به سوی خانه راه افتاد.





فکر می‌کنم



پیامبر خدا پدر همه‌ی ماست. او همه‌ی بچه‌ها را دوست دارد. مرا هم دوست دارد.

او



دوست دارم

من هم مانند پیامبر (صلی الله علیه و آله) ...



امین و مینا



امین و مینا درباره‌ی داستان مهربانی پیامبر (صلی الله علیه و آله) با یکدیگر گفت‌وگو می‌کنند.

امین: من از داستان «مهمان کوچک» یاد گرفتم

مینا: من هم

امین: پیامبر (صلی الله علیه و آله) خیلی مهربان بود که

.....

مینا: اگر من به جای آن کودک بودم،



خبر! خبر!

وقتی پیامبر خدا
با اسب می آمد از سفر
بچه ها فریاد می زدند:
پدر او مد، خبر، خبر

پر می زدند به سوی اسب
شبییه چند تا شاپرک
به دور او می چرخیدند
خیلی قشنگ و با نمک

خنده کنان دست می زدند
به پا و زین و موی اسب
شادی کنان داد می زدند:
مارو سوار کن روی اسب

پیامبر عزیز ما
افسار اسب را می کشید
می گفت: حالا یکی یکی
سوار اسب من شوید

یکی سوار می شد عقب
یکی سوار می شد جلو
بچه ها فریاد می زدند:
جانمی جان، برو برو

از این طرف به آن طرف
می چرخیدند تو کوچه ها
پیامبر عزیز ما
شادی می کرد با بچه ها
سید محمد مهاجرانی

مسجد پیامبر در شهر مدینه



امروز محمّد یک ساله شده است.
خواهرش زهرا او را می‌بوسد و به یاد سال قبل می‌افتد. روزی که خدا نوزادی را
به آن‌ها هدیه داد.
روز تولّد پیامبر خدا، حضرت محمّد بود. برای همین پدر و مادرش نام زیبای
محمّد را برایش انتخاب کردند.
زهرا خیلی خوش حال است. او می‌خواهد امشب به همراه مادر و برادرش در
جشنی بزرگ شرکت کند.

زهرا و مادرش وارد مسجد می‌شوند.
بوی گل در حیاط پیچیده است. دیوارها با پارچه‌ها و کاغذهای رنگی تزیین شده‌اند.
مسجد خیلی زیباتر شده است!
زهرا دوستش آمنه را می‌بیند. به سوی او می‌رود و روز تولّد پیامبر را به او تبریک
می‌گوید.

در این هنگام صدای اذان بلند می‌شود.
وقتی مردم نام زیبای پیامبر را می‌شنوند، همه صلوات می‌فرستند.





بعد از نماز، برای میلاد پیامبر جشن گرفتند.
همه با شیرینی و شکلات پذیرایی شدیم.
امام جماعت داستان‌های زیبایی از زندگی پیامبر تعریف کرد و بچه‌های مسجد
سرود زیبایی خواندند.

بدانیم:

حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) در شهر مکه به دنیا آمد. نام پدرش
عبدالله و نام مادرش آمنه بود. بسیار امانت‌دار و درست‌کار بود و به همین
دلیل به او «محمد امین» می‌گفتند. ما مسلمانان پیامبران را دوست داریم
و به او احترام می‌گذاریم. برای زیارت او به شهر مدینه می‌رویم و هر
سال، روز تولد پیامبر خدا را جشن می‌گیریم.

دوست دارم

با کمک دوستانم برای میلاد پیامبر (صلی الله علیه و آله) جشن بگیریم.
هر کس پیشنهادی می‌دهد.
من می‌گویم ...

بازی و نمایش

داستان درس «مهمان کوچک» را در کلاس به صورت نمایش اجرا کنید.

بگرد و پیدا کن



بهار من خوش آمدی!

فرشته ها گل می ریزند
از آسمان روی زمین
مژده که برپا شده است
جشن محمد امین

به جشن ما آمده اند
فرشته های مهربان
شعر می خوانند و شاخه ها
پرنده های نغمه خوان

بچه ها مثل شاپرک
شادی کنان پر می زنند
با گل خنده روی لب
به جشن ما سر می زنند

زمین و آسمان شده
باغ گل محمدی
بهار من! بهار من!
خوش آمدی! خوش آمدی!

پروانه ها پر می زنند
دور گل محمدی
بهار من! بهار من!
خوش آمدی! خوش آمدی!

به دستشان گرفته اند
دسته گل محمدی
بهار من! بهار من!
خوش آمدی! خوش آمدی!

اهل بیت پیامبر



حسن و حسین به خانه آمدند.
به مادر سلام کردند و گفتند: امروز چه بوی خوشی خانه را پر کرده است. بوی خوش پدر بزرگ می آید! مادر جواب سلام آن‌ها را داد و گفت: امروز پدر بزرگ مهمان ماست.

بچه‌ها خیلی خوش حال شدند و به درون اتاق دویدند.
پیامبر خدا هر دو را در آغوش گرفت. او نوه‌هایش را خیلی دوست داشت.
سپس پیامبر عبايش را بر سر خود و نوه‌هایش کشید.
بچه‌ها داستان کوچک خود را دور گردن پیامبر انداختند.
هر کدام آرزویی کردند:

- کاش پدر اینجا بود.

- کاش مادر اینجا بود.

لحظه‌ای بعد، صدایی آشنا شنیدند.

...اجازه می‌دهید ما هم در کنار شما باشیم؟

بچه‌ها از دیدن پدر و مادر در کنار پیامبر خیلی خوش حال شدند.

اتاق کوچکی درست شد. پر از صفا و مهربانی!

پیامبر دست به دعا بلند کرد:

خدایا این چهار نفر اهل بیت من هستند.

دوستان آن‌ها دوستان من هستند و دشمنان آن‌ها دشمن من!

خدایا بر آن‌ها درود فرست و بدی‌ها را از آن‌ها دور کن!





فکر می‌کنم



اهل بیت پیامبر چگونه انسان‌هایی بودند که خدا و پیامبرش، آن‌ها را این‌همه دوست داشتند؟

دوست دارم



من هم مثل بزرگ‌ترها هر وقت می‌خواهم نام اهل بیت پیامبر را به زبان بیاورم، با احترام بگویم: ...

گفت و گو کنیم



از این داستان یاد می‌گیریم که ...



یک کار خوب

ما مسلمانان هر روز در تشهد نمازمان به پیامبر و اهل بیت او درود می‌فرستیم و می‌گوییم:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».

حالا این کلمات را کنار هم مرتب کنیم تا معنای آن را یاد بگیریم.

بر محمد

بفرست

خدایا

و اهل بیت او

درود

یعنی:

با هم بخوانیم



داور کشتی

رفت شبی پیش دخترش
با هر دو تا گل پسرش
«حسن جانم، حسین جانم
کشتی بگیرد بدانم»
روبه روی هم ایستادند
با مهربانی دست دادند
بازو به بازو، سر به سر
کشتی گرفتند دو پسر
خانه چه غوغا شده بود
غرق تماشا شده بود

پیامبر عزیز ما
حضرت زهرا خانه بود
همان جا گفت به بچه‌ها:
کدامتان قوی‌ترید؟
مثل دو مرد پهلوان
اول بازی هر دو تا
پنجه به پنجه، دست به دست
روی گلیم ساده‌ای
از بازی قشنگشان
داور مهربانشان

سیدمحمد مهاجرانی

خانواده‌ی مهربان



چند روز است مادر از حسن و حسین مراقبت می‌کند.
 امام علی و حضرت فاطمه که فرزندانشان را خیلی دوست دارند، برای سلامتی
 آن‌ها دعا می‌کنند و می‌گویند:
 خدایا اگر حال کودکانمان خوب شود، برای تشکر از تو سه روز روزه
 می‌گیریم.
 خدا کودکان را شفا داد.
 چند روز بعد ...
 خانواده‌ی امام علی (علیه السلام) روزه هستند.
 هنگام افطار سفره‌ای پهن می‌کنند و غذای ساده‌ای در آن می‌گذارند.
 صدای در خانه بلند می‌شود و کسی از پشت در می‌گوید:
 فقیری هستم گرسنه. غذایی به من بدهید.
 مرد فقیر می‌داند اهل این خانه، خانواده‌ی پیامبر هستند و مانند پیامبر، مهربان
 و دل‌سوز!
 آن‌ها تصمیم گرفتند به او کمک کنند.
 مرد فقیر نان‌ها را از دست امام علی (علیه السلام) می‌گیرد و تشکر می‌کند.
 روز بعد هنگام افطار...
 یتیمی در می‌زند.
 تصمیم دیروز تکرار می‌شود و آن‌ها غذایشان را به او می‌بخشند.
 روز سوم ...
 صدای در بلند می‌شود ...
 - مردی هستم گرسنه. غذایی می‌خواهم.
 برای سومین بار خانواده‌ی امام علی غذای خود را به نیازمندان می‌بخشند.



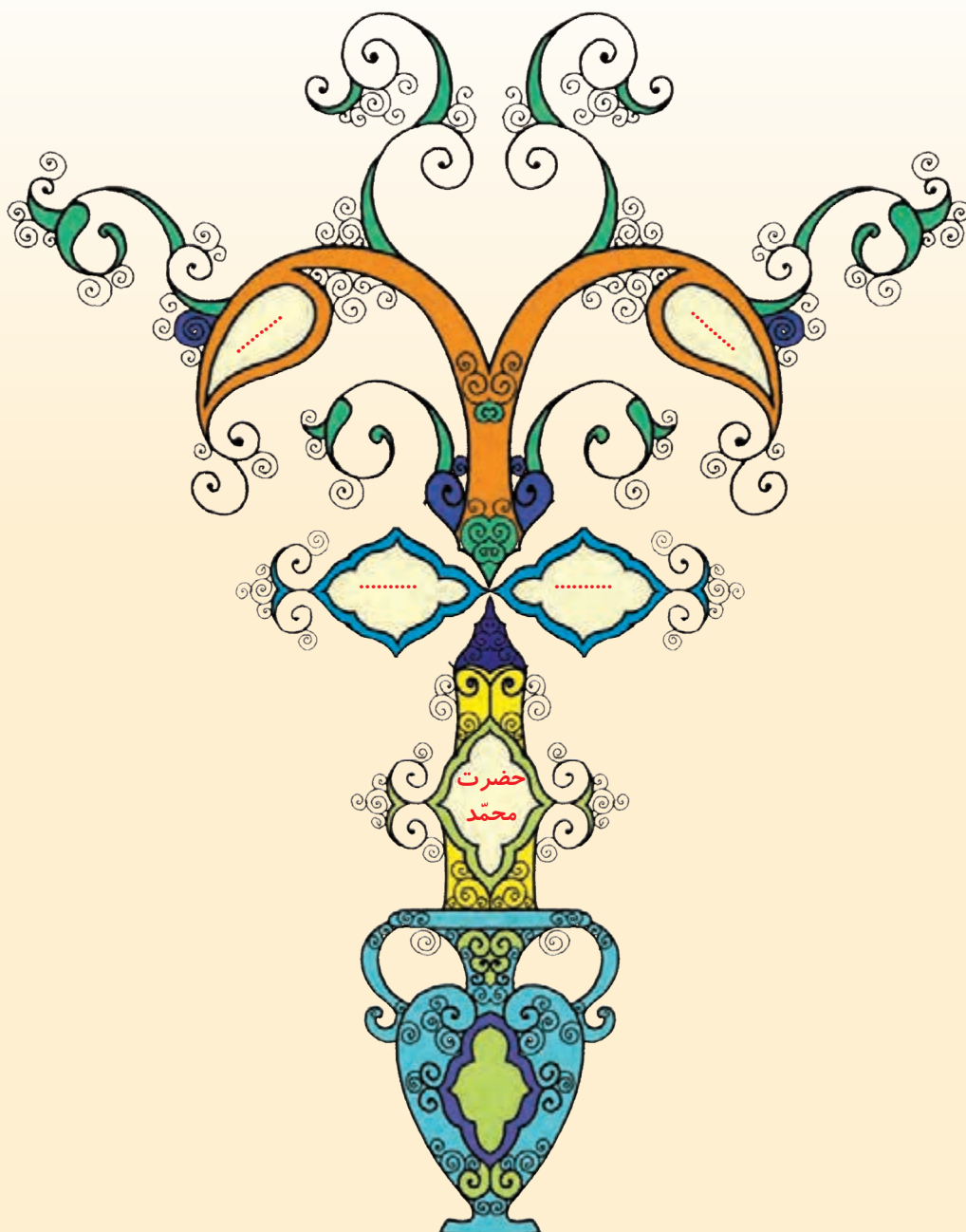


دوست دارم

من هم مانند امام علی (علیه السلام) و خانواده اش

کامل کنیم

نام افراد خانواده‌ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در جاهای مناسب بنویس.





فکر می‌کنم



وقتی آن مرد فقیر با غذا وارد خانه شد، فرزندانش چه گفتند؟
.....
.....

آن مرد فقیر به فرزندانش چه گفت؟
.....
.....



آن شب وقتی بچه‌های آن مرد خوابشان برد، چه خوابی دیدند؟
.....
.....



یک کار خوب

اگر تو به جای آن بچه‌ها بودی و می‌خواستی با چند جمله از حضرت علی (علیه‌السلام) و خانواده‌اش تشکر کنی، چه می‌نوشتی؟

.....
.....
.....



نماز بخوانیم



چند روزی است زینب با مادرش تمرین می‌کند. او می‌خواهد نماز خواندن را خوب یاد بگیرد.

یک روز مادرش می‌گوید: فکر می‌کنم تا الان یک نماز دو رکعتی را به صورت کامل یاد گرفته‌ای و خودت می‌توانی آن را بخوانی.

و از زینب می‌پرسد: یک نماز دو رکعتی چگونه است؟

زینب خوش حال می‌شود و می‌گوید:

رو به قبله آرام می‌ایستم. نیت می‌کنم نماز صبح را برای انجام فرمان خدا و خشنودی او می‌خوانم.





سوره‌ی حمد را می‌خوانم و پس از آن، سوره‌ای از قرآن مانند سوره‌ی توحید را می‌خوانم.



دست‌ها را تا نزدیک گوش‌ها بالا می‌آورم و می‌گوییم: «اللَّهُ أَكْبَرُ».



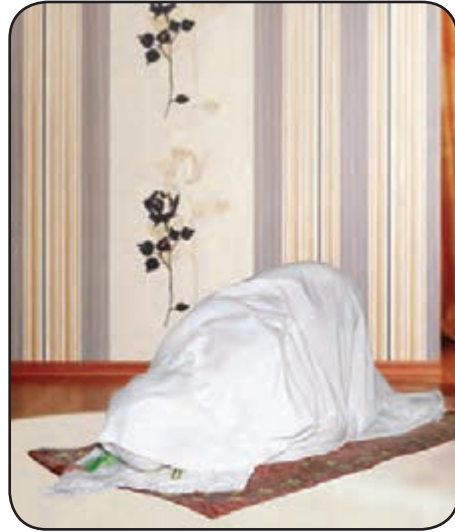
بعد از رکوع می‌ایستم.



آن‌گاه برای رکوع خم می‌شوم و سه مرتبه می‌گوییم: «سُبْحَانَ اللَّهِ»



آن گاه می نشینم و دوباره به سجده
می روم.
پس از آن می نشینم.



سپس به سجده می روم و سه مرتبه
می گویم: «سُبْحَانَ اللَّهِ»



سپس دست هایم را برای قنوت رو به
آسمان بلند می کنم و دعا می کنم.



بعد می ایستم و رکعت دوم را مانند
رکعت اول با سوره ی حمد شروع
می کنم.



پس از آن، رکوع و دو سجده را انجام می‌دهم، مانند رکعت اول.

حالا نوبت تشهد است. یعنی

می‌نشینم و می‌گویم:

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ،
وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ،
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»

و در پایان سلام می‌دهم. یعنی می‌گویم:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ،
السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ
السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

مادر زینب لبخند می‌زند و می‌گوید: آفرین دخترم! بهترین راه حرف زدن با خدای مهربان، خواندن نماز است.





«رفتیم با هم»

زینب و نرگس
رفتیم با هم
امام مسجد
رفت توی محراب
خدا بزرگ است
کسی نباشد
الْحَمْدُ لِلَّهِ
که داده ما را
إِيَّاكَ نَعْبُدُ
فقط خدا را
نماز خواندن
یاد خداوند
من و سمانه
نمازخانه
آمد دبستان
با روی خندان
الله اکبر
با او برابر
شکر خداوند
با خویش پیوند
ما می پرستیم
تا زنده هستیم
چه خوب و زیباست
فروغ دلهاست

سید احمد زرهانی

تمرین کنیم

خوب است یک نماز دو رکعتی را با
کمک معلم در کلاس یا نمازخانه مدرسه
تمرین کنیم.

خاطره

اولین نمازی که خواندم ...





بگرد و پیدا کن



خواندن سوره‌ی حمد



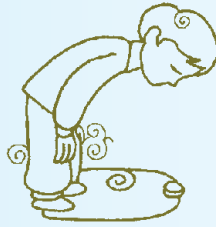
رکوع



سجده



تشهد



الله أكبر

همراه با خانواده



امشب در خانه‌ی ما جشن کوچکی برپاست.
مادر غذای خوش‌مزه‌ای درست کرده
و پدر شیرینی خریده است.
من و برادرم مهدی، نماز خواندن را یاد گرفته‌ایم.
این جشن به خاطر من و اوست.
با خودم می‌گویم ...

پدر مهربان



هوا گرم و آفتابی بود. امام علی (علیه السلام) سبیدی به دست گرفت و از خانه خارج شد. مقداری آرد، گوشت و خرما تهیه کرد و در سبد گذاشت. امام از چند کوچه گذشت و به خانه‌ای رسید. چند کودک به همراه مادرشان در آن خانه زندگی می‌کردند. پدر آن‌ها در جنگ شهید شده بود. کودکان با دیدن مهمان خود خوش حال شدند و به طرف او دویدند. امام آرد و گوشت را به مادر داد تا برای بچه‌ها غذا بپزد. آن‌گاه به سوی کودکان رفت. آن‌ها را در آغوش گرفت و با دست خود خرمایی در دهانشان گذاشت. سپس با آن‌ها مشغول بازی شد. صدای خنده و شادی حیاط خانه را پر کرده بود. بچه‌ها از بازی با امام خسته نمی‌شدند. او مانند یک پدر نسبت به آن‌ها مهربان بود و آن‌ها را خیلی دوست می‌داشت. بچه‌ها هیچ‌گاه خاطره‌ی آن روز را فراموش نکردند.

بدانیم

امام اوّل ما مسلمانان، در روز سیزده رجب به دنیا آمد. او پسر عموی پیامبر خدا بود و از کودکی در خانه‌ی پیامبر بزرگ شد. امام علی (علیه السلام) اوّلین مردی بود که دین اسلام را پذیرفت. او بیشتر اوقات همراه و هم‌نشین پیامبر بود و دستورات اسلام را به خوبی از او یاد گرفت. پیامبر خدا حضرت علی را خیلی دوست می‌داشت و می‌فرمود: علی داناترین مردم است. امام علی با دختر پیامبر ازدواج کرد. خدا به آن‌ها فرزندان مهربان و شجاع هدیه داد. سرانجام، امیر مؤمنان در مسجد هنگام نماز خواندن، به دست یکی از دشمنان دین خدا به شهادت رسید.



مرد آسمانی

نیمه شب‌ها توی کوچه
می‌برد مردی به دوشش
با محبت نان و حلوا
تا نمیرد توی کوفه
می‌برد او غصه‌ها را
با یتیمان هم‌غذا شد
با تبسم می‌دهد او
یا علی هستی همیشه

می‌رود آرام و تنها
کیسه‌ای از نان و خرما
می‌دهد مردی خدایی
کودکی از بی‌غذایی
می‌دهد او مهربانی
مرد پاک و آسمانی
دسته‌دسته نان گندم
توی دل‌ها، پیش مردم

مهدی وحیدی صدر





فکر می‌کنم

امام علی (علیه السلام) با کودکانِ یتیم، بازی می‌کرد تا



دوست دارم

به آدم‌های نیازمند کمک کنم، پس



گفت و گو کنیم

داستان‌هایی را که از زندگی امام علی (علیه السلام) شنیده‌اید، برای دوستان خود تعریف کنید.



امین و مینا



امین و مینا می‌خواهند به کمک شما جاهای خالی را کامل کنند.



بهترین دوست



مرد مسافر خسته به نظر می‌رسید. در شهر مدینه کسی را نمی‌شناخت.
صدای پای اسبی به گوشش رسید.
مرد سواره به او سلام کرد.
مرد مسافر پرسید: کیستی؟
- من حسن فرزند علی هستم.
مرد مسافر با شنیدن این نام، خشمگین شد و با امام به تندی سخن گفت.
او از شهر شام آمده بود. شهری که معاویه در آن حکومت می‌کرد.
معاویه دشمن امام حسن (علیه‌السلام) بود.
امام از اسب پیاده شد، حرف‌های او را شنید و با مهربانی گفت: مثل این که در
شهر ما کسی را نمی‌شناسی.
اگر دوست داشته باشی می‌توانی به خانه‌ی ما بیایی و استراحت کنی.
ما از تو پذیرایی می‌کنیم و تا هر وقت
بخواهی می‌توانی در خانه‌ی ما بمانی.
مرد نمی‌دانست چه جوابی بدهد.
نمی‌توانست باور کند! آیا واقعاً او امام حسن
بود؟!



سرش را به زیر انداخت و گفت:
من چیزهای دیگری در مورد شما شنیده بودم و حرف‌های بدی به شما زدم.
لطفاً مرا ببخشید.
من پیش از این دشمن شما بودم؛ اما از امروز، شما بهترین دوست من هستید!

بدانیم

در روز پانزدهم رمضان، اولین فرزند امام علی و حضرت زهرا به دنیا آمد؛ او را حسن نامیدند.
پیامبر خدا او را دوست داشت و می‌فرمود: «اخلاق و رفتار حسن، شبیه اخلاق و رفتار من است.»
امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) بسیار مهربان و خوش اخلاق بود و به نیازمندان کمک می‌کرد. کودکان مدینه خیلی او را دوست داشتند.
دومین امام ما با زورگویان مبارزه کرد و سرانجام به دست آن‌ها به شهادت رسید.



فکر می‌کنم

امام حسن (علیه السلام) مثل آن مرد تندی نکرد، چون....

گفت و گو کنیم



از داستان «بهترین دوست» یاد می‌گیریم که ...

- ۱-
- ۲-
- ۳-



امین و مینا



به امین و مینا کمک کنید تا جاهای خالی را کامل کنند.

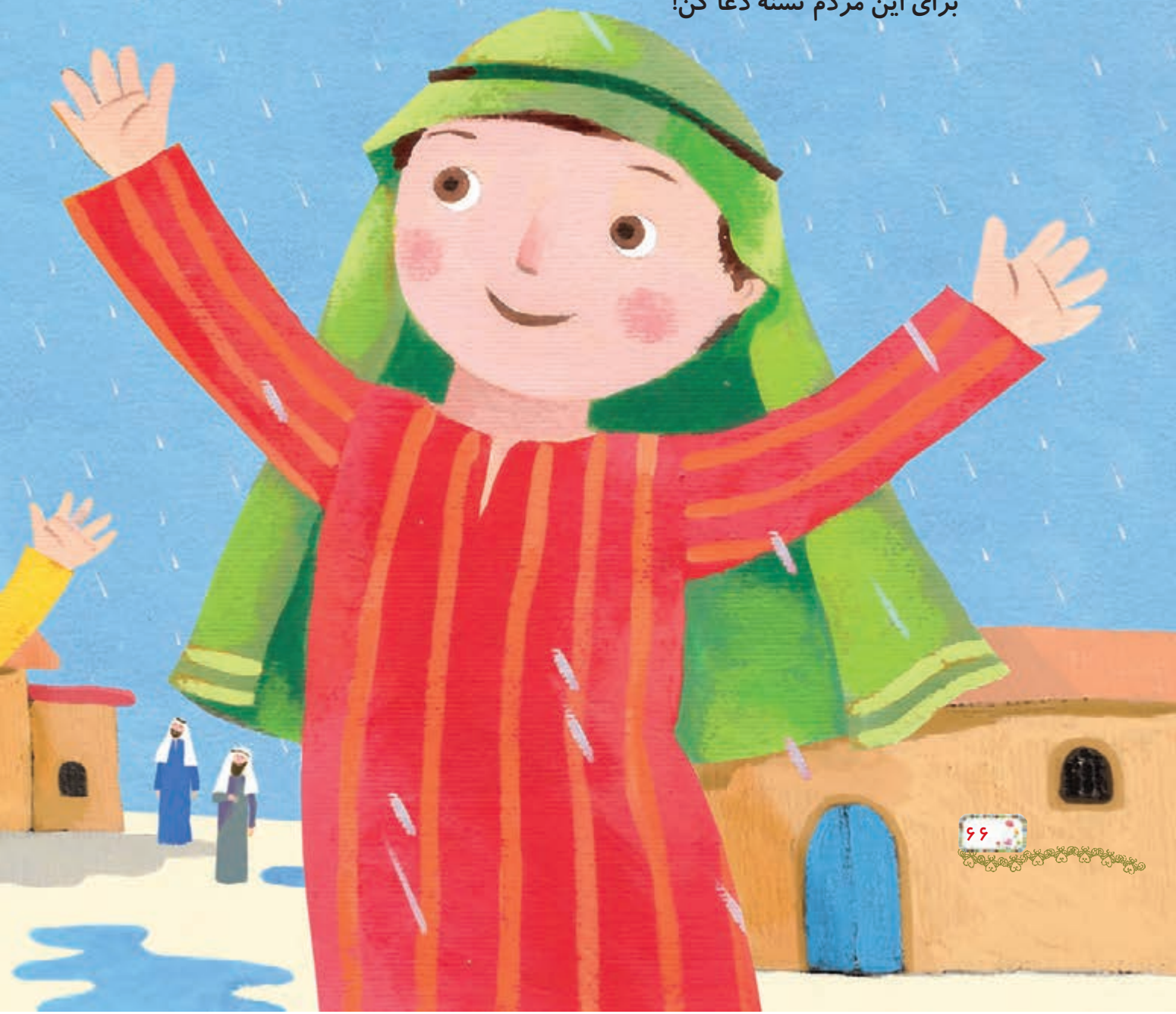


دعای باران



چند ماهی است باران نیامده است. مردم شهر کوفه دور هم جمع شده‌اند. یکی گفت: بیاید از بهترین بنده‌های خدا بخواهیم دعا کنند تا باران بیارد. آن‌ها به سوی خانه‌ی امام علی (علیه‌السلام) رفتند.

– ای امیر مؤمنان! برای آمدن باران دعا کن!
 امام نگاهی به جمعیت انداخت و به امام حسین (علیه‌السلام) گفت:
 برای این مردم تشنه دعا کن!



امام حسین (علیه السلام) دستان خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت:
خدایا! همه چیز را تو به ما بخشیده‌ای. از تو به خاطر نعمت‌هایت تشکر
می‌کنیم.
خدایا بندگان تو و زمین‌های تشنه منتظر باران هستند. بارانت را برای ما
بفرست...
هنوز دعای امام تمام نشده بود که صدای رعد و برق در آسمان شهر پیچید.
قطرات درشت باران صورت کودکان را نوازش داد.
آن روز مردم شهر کوفه از باران سیراب شدند. بارانی که با دعای
امام حسین (علیه السلام) بارید!



بدانیم

دومین فرزند امام علی (علیه السلام) در روز سوم شعبان به دنیا آمد. پیامبر خدا نوزاد را در آغوش گرفت، او را بوسید و نامش را حسین گذاشت. پیامبر می فرمود: «هر کس حسین را دوست داشته باشد، خدا او را دوست دارد.»

در زمان امام حسین (علیه السلام) حاکم ستمگری به نام یزید بود. او به مسلمانان ظلم می کرد و به دستورات اسلام عمل نمی کرد. سومین امام ما، با یزید مبارزه کرد و در روز عاشورا شهید شد.

فکر می کنم

خدا امام حسین (علیه السلام) را خیلی دوست دارد؛ زیرا

امین و مینا

امین و مینا می خواهند به کمک شما جاهای خالی را کامل کنند. به آن ها کمک کنید.



گفت و گو کنیم



این تصویر چه ماجرای را نشان می دهد؟
آن را رنگ آمیزی کنید و درباره ی داستان آن با دوستانتان
گفت و گو کنید.



دوست دارم



داستان زیر را با کمک دوستانم در چند جمله ادامه بدهم.

هدیه‌ی کوچک

در آسمان آبی، ابر کوچکی بود که فقط یک ذره باران داشت. به دوستش باد گفت: «من فقط یک ذره باران دارم و با آن می‌خواهم یک کار بزرگ و قشنگ کنم.»
باد گفت: «پس با من بیا» و ابر کوچولو را برد بالای جاده‌ای خاکی.
آن پایین آدم‌های زیادی پیاده می‌رفتند. ابر کوچولو پرسید: «این‌ها کجا می‌روند؟»
باد گفت: «این‌ها مسافران کربلا هستند و به زیارت مردی می‌روند که خیلی مهربان و شجاع بود.»
باد ابر کوچولو را پایین‌تر برد و گفت: «آدم‌های کنار جاده را ببین! آن‌ها به خاطر علاقه‌ای که به آن مرد بزرگ دارند، به مسافران کمک می‌کنند و به آن‌ها آب و غذا می‌دهند.»
ابر کوچولو گفت: «کاش من هم می‌توانستم به آن‌ها کمک کنم. اما یک ذره باران من به چه درد این همه آدم می‌خورد؟»





باد تا آرزوی ابر کوچولو را شنید، او را برد بالای خانه‌ای کوچک.
آن پایین دخترکی نشسته بود و دست به دعا بلند کرده بود:
«خدایا! همه دوستانم چیزی دارند که به مسافران کربلا بدهند ولی من چیزی ندارم.
یک هسته خرما کاشته‌ام تا درخت شود. آن وقت خرماهایش را به مسافران هدیه
بدهم. خدایا! باران بفرست تا درختم بزرگ شود...»
باد به ابر کوچولو گفت: دوست خوبم، دوست داری اینجا بیاری؟
ابر کوچولو به فکر فرو رفت و...^۱.



۱- برگرفته از کتاب «باران پشمک»، اثر «کلر ژوبرت».

بچہ ہا سلام!



کودکان مدینه به بازی و شادی مشغول بودند.
بوی عطر پیامبر در کوچه پیچید. رسول خدا به همراه یاران خود به مسجد
می رفت.

چشم پیامبر که به کودکان افتاد، گفت: بچه‌ها سلام!
بچه‌ها دور پیامبر را گرفتند و یکی یکی گفتند: سلام! سلام!
پیامبر با مهربانی دست کودکان را می گرفت و آن‌ها را نوازش می کرد.
رسول خدا بچه‌ها را خیلی دوست داشت. او همیشه به یاران خود می گفت:
تا زنده هستم سلام کردن به کودکان را ترک نمی کنم!
کودکان از این که پیامبری چنین مهربان داشتند، خیلی خوش حال بودند.

بدانیم

معمولاً کوچک‌ترها به بزرگ‌ترها سلام می کنند و با این کار به آن‌ها احترام
می گذارند. اما پیامبر مهربان ما همیشه زودتر به دیگران سلام می کرد؛ حتی
به کودکان!

دین اسلام به ما سفارش می کند وقتی همدیگر را می بینیم، اول سلام کنیم و
بعد حرف بزنیم.

امام حسین (علیه السلام) می گوید:

«سلام کردن هفتاد پاداش دارد. شصت و نه پاداش برای کسی که سلام می کند
و یک پاداش برای کسی که جواب سلام را می دهد.»

خداوند در قرآن به پیامبر می فرماید: «وقتی مؤمنان پیش تو می آیند،

فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ

بگو: سلام بر شما»

(سوره انعام، آیه ۵۴)





فکر می‌کنم



سلام کردن به دیگران آن قدر مهم است که ...

دوست دارم



من هم مانند پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) ...

گفت و گو کنیم



وقتی به یکدیگر سلام می‌کنیم...

۱- با هم بیشتر دوست می‌شویم.

۲-

۳-

یک کار خوب

ما مسلمانان هر روز در پایان نماز به پیامبر خدا درود می‌فرستیم و

می‌گوییم: **السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.**

یعنی:

.....



امین و مینا



- امین: من از مینا کوچک تر هستم و سعی می کنم زودتر
- مینا: البته بزرگ ترها هم
- امین: سلام کردن نشانه ی
- مینا: پیامبر خدا می گفت: تا زنده هستم

با هم بخوانیم



مثل نسیم

با روی پر خنده و شاد
به هر کسی سلام می داد
همیشه بود شنیدنی
ناز و لطیف و چیدنی

سلام و خنده جاری بود
از سلامش بهاری بود

مثل نسیم، بی صدا
میان باغ لاله ها

پیامبر عزیز ما
همیشه و در همه جا
سلام های قشنگ او
مثل گل محمدی

از آسمان لب هایش
هوای کوچه های شهر

خنده ی او همیشه بود
مثل عبور شاپرک

سید محمد مهاجرانی



طبیعت زیبا



ایام عید بود.
دشت پر از خانواده‌هایی بود که هر کدام در گوشه‌ای روی سبزه‌ها نشسته بودند.

کودکان شاد و خندان به دنبال هم می‌دویدند.
کمی دورتر چند نفر چیزهایی را از روی زمین
برمی‌داشتند.

علی با کنجکاوی از پدرش پرسید: آن‌ها چه
می‌کنند؟

پدر گفت: آن‌ها زباله‌هایی را که مردم روی زمین
ریخته‌اند، جمع می‌کنند.

علی خیلی ناراحت شد و با خودش گفت:

ای کاش در این طبیعت زیبا این همه زباله ریخته نمی‌شد.



پدر کیسه‌ای برداشت و در کنار دیگران مشغول شد.
علی هم به کمک پدر شتافت.
کم کم افراد زیادی بلند شدند و دشت مثل اولش شد. تمیز و قشنگ!
پدر گفت: طبیعت نعمت خداست. ما نباید آن را کثیف کنیم. پاکیزگی از
نشانه‌های دین ماست.
ما باید همیشه و همه جا تمیز و پاکیزه باشیم.
خدای مهربان برای نظافت ما، آبی پاکیزه از آسمان فرستاده است.

وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا
و ما از آسمان، آبی پاکیزه فرستادیم.

(سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۴۸)





فکر می‌کنم



خدا دوست دارد ما انسان‌ها تمیز و پاکیزه باشیم، زیرا...



گفت و گو کنیم

ما می‌خواهیم همیشه کلاس تمیز و مرتبی داشته باشیم. اکنون مشورت می‌کنیم.

نظر من این است که ...

بیاید همه با هم تصمیم بگیریم



امین و مینا



امین و مینا در مورد طبیعت و زیبایی‌های آن صحبت می‌کنند.

امین: من در طبیعت می‌توانم.....

مینا: طبیعت زیبا.....

امین: اسلام، دین..... است.

مینا: من برای تمیز نگه داشتن طبیعت،.....

امین: من هم.....



بین و بگو



در هر تصویر چه می‌بینی؟ با کمک دوستانت برای هر کدام، نام مناسبی انتخاب کنید.



وقت نماز



قوقولی قوقو ...

این صدای خروس همسایه است.

از خواب بیدار می شوم. صدای اذان به گوش می رسد. سحرگاه زیبایی است.
مادرم با چادر سفیدش آماده است تا با هم نماز بخوانیم.
او به من یاد داده است که صبح دو رکعت نماز می خوانیم.
او می گوید: وقتی خورشید طلوع می کند، وقت نماز صبح به پایان می رسد.



ظهر است. خورشید به وسط آسمان رسیده است.

صدای اذان در حیاط مدرسه می پیچد.

من و دوستانم وضو می گیریم و به نمازخانه می رویم. من دوست دارم نماز را
به جماعت بخوانم!

من یاد گرفته ام که نماز ظهر و عصر هر کدام چهار رکعت است.

معلم ما می گوید: برای خواندن نماز تا غروب آفتاب وقت داریم.



خورشید غروب می کند.

بار دیگر صدای زیبای اذان از مسجد محله شنیده می شود.

پدرم می گوید: اذان ما را به نماز دعوت می کند.

به همراه پدر و مادرم به مسجد می رویم. من دوست دارم نماز را در مسجد
بخوانم.

اول سه رکعت نماز مغرب می خوانیم و بعد چهار رکعت نماز عشا.



دوست دارم



هر روز با معلم و دوستانم در مدرسه نماز را اول وقت
بخوانم. برای این کار ...





سرود بیداری

صبح است، صبح است
برخیز از خواب
پیش از تو برخاست
بیدار گشته
با جیک و جیکش
پیش از تو گفته
صبح است و دارد
وقت نماز است

الله اکبر
یک بار دیگر
از خواب، بلبل
هم غنچه، هم گل
گنجشک زیبا
شکر خدا را
بر چهره لبخند
برخیز فرزندا!
مصطفی رحماندوست

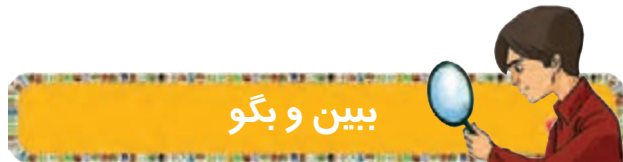




امین و مینا

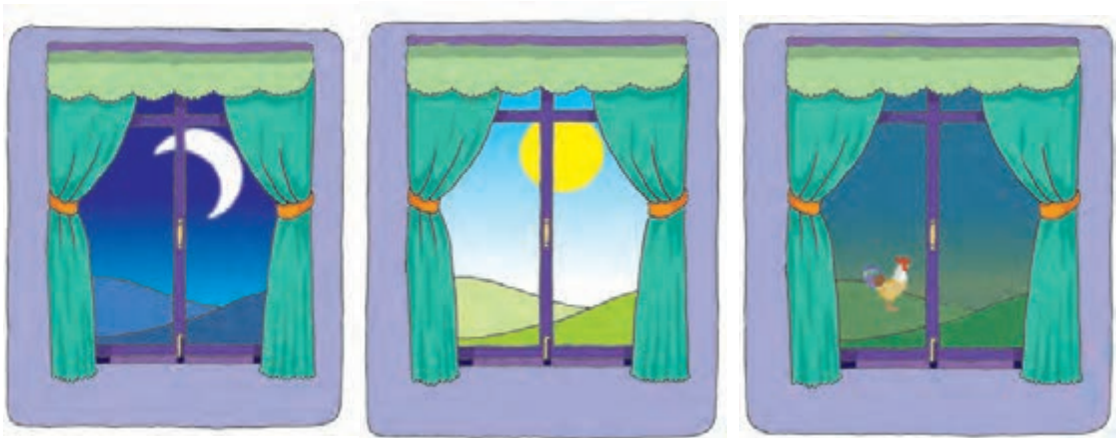
امین به مینا می‌گوید: چه خوب است که هر روز می‌توانیم پنج بار با خدا گفت‌وگو کنیم. حالا بیا با کمک هم، تعداد رکعت‌های هر نماز را بنویسیم.

..... رکعت	نماز صبح		
..... رکعت	نماز عصر رکعت	نماز ظهر
..... رکعت	نماز عشا رکعت	نماز مغرب



بین و بگو

هر تصویر وقت چه نمازی را نشان می‌دهد؟



..... و

..... و

..... و

راهِ مَوشِ بختی



نخل‌های سبز و سربلند را یکی یکی پشت سر می‌گذارم. دیوارهای شهر را از دور می‌بینم. با خودم می‌گویم: الحمدلله، به مقصد رسیدم. چند روزی است سؤالی ذهنم را مشغول کرده است. دلم می‌خواهد همه مرا دوست داشته باشند، اما نمی‌دانم راهِ آن چیست؟

بارِ سفر بستم تا خود را به شهرِ پیامبر برسانم و راهِ آن را از ایشان بپرسم. وارد شهر می‌شوم؛ مردم مدینه می‌گویند پیامبر الآن در مسجد است. با عجله از کوچه‌های مدینه می‌گذرم. ناگهان نگاهم به دیوار مسجد می‌افتد. در یک لحظه خستگیِ راه را فراموش می‌کنم. لبخند می‌زنم و از در داخل می‌شوم. در کنار محراب مسجد، گروهی گردِ پیامبر نشسته‌اند. پیامبر که صورت زیبایش مثل ماه می‌درخشد، برایشان حرف می‌زند. صدایش گرم و آرام است و حرف‌هایش شنیدنی. جلو می‌آیم و سلام می‌کنم. رسول خدا و یاران، جواب سلام مرا می‌دهند و جایی باز می‌کنند تا من هم در میانشان بنشینم.

حرف‌های پیامبر به پایان می‌رسد. زود از جا برمی‌خیزم و می‌گویم: ای رسول خدا! دلم می‌خواهد آدم خوبی باشم و همه مرا دوست داشته باشند. می‌خواهم همیشه زندگی خوبی داشته باشم. چه کاری انجام دهم؟ لطفاً مرا راهنمایی کنید.

پیامبر با مهربانی نگاه می کند.
نگاه همه به لب های پیامبر دوخته شده است. همه مثل من دوست دارند پاسخ
پیامبر را هر چه زودتر بشنوند.
پیامبر چند لحظه فکر می کند و به آرامی می گوید:

اگر می خواهی خوش بخت باشی، هرگز دروغ نگو!





فکر می‌کنم

همیشه و در همه جا باید راست گفت؛ حتی



گفت و گو کنیم

درباره‌ی فایده‌های راست‌گویی و نتیجه‌های دروغ‌گویی با دوستان خود گفت و گو کنید.

نتیجه‌های دروغ‌گویی

۱-

۲-

۳-

فایده‌های راست‌گویی

۱-

۲-

۳-





- امین: زبان، هدیه و نعمت خدا به ماست، پس.....
- مینا: خدا..... را خیلی دوست دارد.
- امین: کسی که همیشه راست می گوید،.....
- مینا: از داستان «راه خوش بختی» فهمیدم که.....



از پدر و مادر خود بخواهید داستان «چوپان دروغ گو» را برای شما تعریف کنند.



جشن بزرگ



کوچه ولی عصر (عج)



در خانه

صبح که به مدرسه می رفتم،
مادرم حیاط خانه را جارو می کرد.
پدر، گل های محمدی را آب می داد. کوچه آب پاشی شده بود. بوی بهار می آمد.

در مدرسه

من و دوستانم به کمک معلم، کلاس را تزئین کردیم و چهارده گل سرخ و سفید
را از سقف آویزان کردیم. کلاس ما خیلی زیبا شد.

مهدی جان تولدت مبارک



در محله



وقتی از مدرسه آمدم، برادر بزرگ ترم را دیدم. او با دوستانش کوچه را با لامپ‌های رنگارنگ تزیین کرده بودند. سرود زیبایی شنیده می‌شد. آن‌ها به رهگذران شربت و شیرینی می‌دادند.

در مسجد



هنگام اذان برای خواندن نماز جماعت به مسجد رفتم. روی پرچم‌های رنگارنگ با خط زیبایی نوشته شده بود: «مهدی جان؛ تولدت مبارک» همه شاد و خندان بودیم و خود را برای یک جشن بزرگ آماده می‌کردیم.



فردا نیمه‌ی شعبان است. روز تولد امام مهدی (علیه‌السلام). پدرم می‌گوید: او کسی است که همه‌ی ما منتظر آمدنش هستیم. وقتی او بیاید، همه با خوبی و خوشی در کنار هم زندگی می‌کنند.

دوست دارم



کاری کنم تا امام مهدی (علیه‌السلام) مرا بیشتر دوست داشته باشد. مثلاً برای تولدش جشن بگیرم یا ...

جشن بگیریم

خوب است ما بچه‌ها هم برای جشن نیمه‌ی شعبان برنامه‌ای تهیه کنیم.

- ۱- من و دوستم
- ۲- دیوار کلاس‌ها را
- ۳- برای دعوت از افراد
- ۴- برای پذیرایی
- ۵-

یک کار خوب

ای امام زمان من تو را خیلی دوست دارم و همیشه دعا می‌کنم



در کنار سفره



از بالای تپه، همه جا سرسبز و زیبا دیده می‌شود.
 پدر و عمو در مزرعه مشغول کار هستند.
 رضا، پسر عمویم با سفره‌ای در دست نزدیک می‌شود.
 از تپه پایین می‌آیم.
 به کنار چشمه می‌رویم و دست‌هایمان را می‌شوئیم.
 آب چشمه زلال و خنک است.
 به رضا کمک می‌کنم تا سفره را پهن کند.
 چه غذای خوش مزه‌ای آورده است!
 پدر با «بسم الله الرحمن الرحيم» شروع می‌کند.
 و به ما می‌گوید: بچه‌ها! خدا این نعمت‌ها را به ما داده است. پس غذا را با نام او شروع می‌کنیم.
 من هم زیر لب می‌گویم ...
 نگاهم به عمو می‌افتد. او لقمه‌ها را کوچک بر می‌دارد و با دهان بسته، آرام و بی‌صدا می‌جود.
 بعد از غذا پدر خدا را شکر می‌کند و می‌گوید: الحمدلله، خدایا به همه‌ی گرسنگان غذا بده!
 من هم زیر لب دعا می‌کنم ...

با کمک هم سفره را جمع می‌کنیم. من تگه‌های ریز نان را پایین درخت
می‌ریزم.
گنجشک‌ها روی زمین می‌نشینند و جیک جیک می‌کنند.
فکر می‌کنم آن‌ها می‌گویند: ...





فکر می‌کنم



رعایت آداب غذا خوردن، سبب می‌شود ...

دوست دارم



هر بار که غذا می‌خورم، از خدا تشکر کنم و بگویم ...

گفت و گو کنیم



خوب است چه کارهایی را انجام دهیم و چه کارهایی را انجام ندهیم؟

۱- اگر غذا داغ است، نباید آن را فوت کنیم.

۲-

۳- غذاهای اضافی را

۴- نمی‌گوییم این غذا را دوست ندارم، بلکه

۵- هر روز صبحانه را کامل بخوریم.

۶- پر خوری نمی‌کنیم؛ یعنی قبل از



بین و بگو



با دقت در این تصاویر، عبارت‌ها را کامل کنید.



..... لقمه‌ها را

می‌جویم



..... غذا را با نام

.....



..... بعد از غذا

.....



..... لقمه‌ها را

.....



معلمان محترم و اولیای گرامی دانش آموزان و صاحب نظران می توانند نظر اصلاحی خود را در باره ی مطالب
این کتاب از طریق نامه به نشانی تهران- صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۴۸۷۴- گروه درسی مربوط و یا پیام نگار (Email)
talif@talif.sch.ir ارسال نمایند.

دفتر تالیف کتاب های درسی عمومی و متوسطه نظری

